

يك ورق از تاريخ جديد ايران

اعتضاد السلطنه و ظهور بابه

شاهزاده عليقلي ميرزا اعتضاد السلطنه پسر فتحعليشاه که در حدود سال ۱۲۳۴ قمری تولد یافته بکي از شاهزادگان با ذوق و با فضل قاجاريه است. اعمال او در باب نشر کتب و جرايد و اداره مدرسه دارالفنون و انشاء خطوط تلگرافي در ايران و تشويق اهل علم و ادب و فرستادن محصل بقرنکستان مشهور است. مجمل ترجمه احوال او آنکه وی هنگامیکه در شوال ۱۲۵۰ محمد شاه قاجار برادر زاده او در قصر محمدیه تجریش فوت کرد و زمام کارها بدست زوجه اش مهدي عليا مادر ناصرالدين ميرزا وليعهد که در تبريز بود افتاد عليقلي ميرزا بسمت پيشکار مهدي عليا بداره امور طهران مشغول شد و چون مهدي عليا و عليقلي ميرزا علي رغم ميرزا تقیخان امير نظام که باناصرالدين شاه بطهران می آمد باميرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله دست بکي کرده بودند و ميخواستند ميرزا آقا خان را بصدارت بنشانند بس از آنکه ميرزا تقیخان بطهران آمد و امير کبير و صدر اعظم شد هيچوقت ميانه عليقلي ميرزا و ميرزا تقیخان امير کبير خوب نبود اما امير بعلت حمايتی که همیشه مهدي عليا از او ميکرد و بسبب نسبت فزديکي که اين شاهزاده بخاندان سلطنتی داشت ۲ بظاهر زياد مزاحم او نميشد ولی در باطن مواظب حرکات او بود و مأمورين خفيه امير غالباً جزئيات اعمال شاهزاده را باو خبر ميدادند.

- ۱- مله جهان خانم مهدي عليا پدريش امير کبير قاسم خان پسر اعتماد الدوله سليمانخان قاجار قرالم و مادريش بيگم جان خانم دختر فتحعليشاه است عروسش بامحمد شاه در سال ۱۲۳۵ اتقان افتاده فرزندان او پيش ارتواء ناصرالدين شاه که در ششم صفر ۱۲۴۷ رخ داده همه مردند. فرزند ديگر او ملک زاده مراد الدوله زن مرحوم ميرزا تقیخان امير کبير است که در ۱۲۵۰ تولد یافته مهدي عليا در ششم ربيع الثاني ۱۲۹۰ فوت کرد و سنش قریب به هفتاد بود.
- ۲- علياي ميرزا عم محمد شاه پسر ناصرالدين شاه بود بنابراین مهدي عليا روجه عم او می شده.

در دورهٔ صدارت امیر کبیر و قسمت اعظم ایام صدارت اعتماد السلطنه نوری اعتضاد السلطنه همان سمت پیشکاری مهندلیاراداشت و ظاهراً به ملت سن کم (بین سی و چهل) شغل مهم دیگری باو رجوع نشد و اعتضاد السلطنه در تمام این مدت بر اثر مایهٔ کاملی که از معلومات قدیمه مخصوصاً شعر و ادب و حکمت و ریاضی فرا گرفته بود بمطالعهٔ کتاب و معاشرت با اهل فضل و ادب می گذراند و کتابخانهٔ مهم و معتبری جمع آورده بود که بعد ها بتوسط حاجی میرزا حسین خان سپهسالار تحصیل و بر مدرسه ای که سپهسالار بنا کرد وقف گردید و قسمت عمدهٔ آنها هنوز هم در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید باقیست.

در سال ۱۲۷۲ علیقلی میرزا بلقب اعتضاد السلطنه ملقب گردید و در ماه جمادی الاولی از سال ۱۲۷۴ ناصرالدین شاه ریاست مدرسهٔ دار الفنون را باو وا گذاشت و اعطای این مأموریت باو قریب بیک سال بعد از آن بود که اعتضاد السلطنه کتابی در تاریخ و قایم و سوانح افغانستان و مسألهٔ هرات نوشته و در ۱۲۷۳ در طهران منتشر کرده و بآن وسیله مراتب احاطهٔ خود را بمسائل تاریخی و جغرافیائی بدیگران شناسانده بود.

در سال ۱۲۷۵ اعتضاد السلطنه اولین خط تلگرافی بین طهران و سلطانیهٔ زنجان سپس از سلطانیهٔ تبریز را کشید و بر اثر این حسن خدمت از شاه هزار تومان انعام و یک قطعه نشان تمثال همایونی مکمل بالاس گرفت و بلقب وزیر علوم ملقب گردید و بتدریج مشاغل دیگر بر منصب او افزوده گشت چنانکه در ۱۲۸۳ وزارت علوم و صنایع و تجارت و ریاست مدرسهٔ دار الفنون و ادارهٔ تلگرافخانه ها و معادن و روزنامهٔ دولتی و علمی و چاپخانه های دارالخلافه و ولایات و کارخانه ها و حکومت ملایر و تویسرگان همه در عهدهٔ او بود و تمام این مشاغل را کم و بیش داشت تا آنکه در شب عاشورای ۱۲۹۸ در طهران در حدود شصت و چهار سالگی وفات یافت و در یکی از حجرات جنب مزار حضرت عبدالعظیم مدفون شد.

اعتضاد السلطنه چنانکه اشاره کردیم غالب اوقات خود را با شعرا و اهل علم و ادب میگذراند مخصوصاً یک عمده از شعرای عهد ناصری مثل قائمی و شمری و محرم

و ذرقی بشرحیکه خود او نیز در نوشته ای که ذیلا نقل خواهیم کرد اشاره می کند تقریباً غالب سرشبهارا محشور بود و محفل انسی داشت که با حضور این جماعت بیاده گساری و ساز و آواز و انشاد اشعار میگذشت و مابین او و این شعرا نوادری روی داده است که برای احتراز از تطویل از ذکر آنها خود داری میکنیم.



ملیقلی میرزا اعتضاد السلطنة

اعتضاد السلطنة غیر از تاریخ وقایع و سوانح افغانستان که ذکر آن گذشت کتاب دیگری از خود بیادگار گذاشته بنام فلك السعادة که آنرا او در رد اقوال منجمین و کهنه و معتقدین بستاره شناسی و سمد و نحس کو اکب و احکام نجومی در سال ۱۲۷۸ در طهران بطبع رسانده و این کتاب کمال احاطه آن شاهزاده فاضل

را بر ریاضیات و نجوم و علوم ادبی میرساند و شاهزاده که مخصوصاً بلم هیئت و نجوم عشق و آفری داشته بترجمه کتاب آثار الباقیة ابوریحان از عربی بفارسی دستور داده بوده و خود او نیز شرحی بر آن نوشته است.

اعتضاد السلطنه در سال ۱۲۸۳ بنشر يك روزنامه ادبی در طهران بنام «روزنامه ملت سنیه ایران» مشغول شد و این روزنامه که بچاپ سنگی بقطع يك ورقی در چهار صفحه هر هفته يك شماره انتشار می یافت تا جمادی الاخری ۱۲۸۷ دوام کرده و شماره اول آن جمعه ۱۴ ربیع الاول ۱۲۸۳ تاریخ دارد و مجموعاً از آن سی و سه شماره منتشر شده و در هر شماره شاهزاده شرح حال یکی از شعرای قدیم یا معاصر را عنوان کرده و کم و بیش در باب احوال و اشعار ایشان از خود نیز حکایت نموده و در یکی از همین شماره هاست که اعتضاد السلطنه بدفاع از دقتی و شعر او پرداخته و در يك قطعه شعر که خود بپهر متقارب ساخته بر تندروی و بی انصافی فردوسی نسبت بآن شاعر ناکام اعتراض کرده و در حقیقت خواسته است که داد دقتی را از فردوسی بستاند. اعتضاد السلطنه مثل غالب پسران فتحعلیشاه شعر نیز میسگفت و تخلص او «فخری» است

از تالیفات دیگر اعتضاد السلطنه کتابی است در تاریخ قاجاریه بنام «اکسیر التواریخ» که يك نسخه از آن در کتابخانه جناب آقای حکیمی (حکیم الملک) موجود است و بعضی رسائل دیگر



قطعه ای که ذیلاً نقل میشود یادداشتی است که اعتضاد السلطنه کمی بعد از ظهور باییه راجع بیک قسمت از حوادث آن ایام نوشته و بکتابی که خود او در کیفیت ظهور سید علی محمد باب ۱ تا حادثه یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ یعنی سوء قصد باییه نسبت بجان ناصرالدین شاه و وقایع دلخراشی که منتهی بقتل يك عده از پیروان

۱ - يك نسخه از این کتاب ملانک دانشمند معظم آقای محمود محمود است و آقای دکتر منی از روی آن نسخه ای برای خود برداشته اند. این کتاب در ۱۲۹۵ تألیف شده.

باب شد آن هم بآن وضع بسیار نظیر زشت ملحق نموده .

این کتاب را اعتضاد السلطنة در حقیقت بعنوان تبرئه خود از اتهام طرفداری از باب و بایه تألیف نموده چه او بر اثر حشر و نشر بایک عده از پیروان باب مخصوصاً با بعضی از آن طایفه که بر ضدامیر کبیر توطئه میکردند باظهار تمایل نسبت باین آیین جدید یا لا اقل بهمراهی با ایشان در سوء قصد بر ضد امیر کبیر متهم بوده و بهمین جهت امیر محرمانه حرکات و معاشرتهای او را تحت نظر داشته و هیچوقت از جانب او غافل نمی‌نشسته است .

غرض ما از نقل این یادداشت اعتضاد السلطنة فقط خدمت بتاریخ ایران است و آن چنانکه مشاهده خواهد شد از این لحاظ جاری نکات بسیار مهمی است و الا هم توطئه بایه بر ضد مردم مدبر وطن دوستی مثل امیر کبیر که در قلع و قمع ریشه بایه جز حفظ وحدت ملی و قدرت حکومت مرکزی و جلوگیری از فتنه نظری نداشته و هم بی رحمی و کشتار وحشیانه‌ای که اعیان و وزرای آن عهد در زمان صدارت میرزا آقاخان از بایه در طهران کرده‌اند مورد تنفر کلی ماست و این دو عمل هر دو اناشی از تعصب شدید و طرف و از مزیتات دوره‌های حکومت استبدادی و از آثار ازمنه‌ای میدانیم که در آن تعصب و جهل و سوء ظن بجای عدالت و قانون و سعه صدر بر احوال و اوضاع مردم مستولی بوده .

پس از ذکر این مقدمات اینک میپردازیم بنقل یادداشت اعتضاد السلطنة و هر جا که توضیحاتی لازم باشد آنها را در ذیل صفحات می آوریم، این است عین آن یادداشت :

در اول جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه که هنوز سال عمرم بسی نرسیده بود بسی راغب و مائل مجالست از باب کمال و اهل حال بوده از آن روی بقدر امکان محفلی از وجوه ادبا و شعرا تشکیل دادمی هر شب و هر روز، از جمله اهل مجلس میرزا حبیب‌الله حکیم

قآنی ۱ و میرزا عبدالوهاب محرم ۲ و میرزا طاهر شهری دیباچه نگار ۳ و میرزا احمد طیب کاشانی و میرزا عبدالرحیم هروی ۴ و میرزا فروقی ۵ و غیره بودند. چون میرزا عبدالرحیم هروی حکمت فلاسفه و کتب ملاصدرا را نیک میدانست در اول شب شرح هدایه ملاصدرا در نزد وی تعلیم مینمودم من نیز اگر ملائوس و اگر متحرکه او طولوقس و سایر متوسطات را بوی تعلیم میکردم بعد از این تدریس بصحبت سایر ادبا و شعرا مشغول میگشتم.

۱ - یعنی حکیم قآنی شاعر مشهور که از معاصرین و ندمای اعتضاد السلطنه بود و در ۱۲۷۲ در طهران فوت کرد. قآنی از مداحان مخصوص اعتضاد السلطنه و مهد لبیا بود و چون امیر کبیر بصدارت رسید و قآنی در ضمن قصیده مدیحه‌ای از او چنین گفت که: بجای ظالمی شفی نشسته مؤمنی تنی، و در آن تهریش بهاجی میرزا آقاسی کرده بود امیر از قآنی در خشم شد و باو گفت که بعد از من مرا ظالم شفی و چانشین مرا مؤمن تنی خواهی خواند و در موقع تعدیل خرج و دخل مملکتی مرسوم سالیانه قآنی را حذف کرد. اعتضاد السلطنه از قآنی بیش امیر شذاعت نمود و خواهش کرد که رقم نسخ بر مرسوم او که شاعر دوات است نکند، امیر نپذیرفت و گفت تعدیل و خرج مملکت از شاعر واجب تراست، عاقبت چون قآنی زبان فرانسه میدانست قرار بر آن شد که هر هفته يك جزواز کتبی را ترجمه کند و مرد این کار را از خزانه دوات بگیرد و قآنی تا امیر بود چنین میکرد.

۲ - میرزا عبدالوهاب محرم یزدی نواده آقا محمد هاشم زرگر اصفهانی ملقب بملك الشعراء عراق که زبان فرانسه و انگلیسی نیز میدانسته و بهمین جهت از مترجمین مدرسه دارالمؤمنین بوده و در آنجا سمت خلیفه داشته، تاریخ وفات او بدست نیامد.

۳ - میرزا طاهر شهری اصفهانی (۱۲۲۴ - ۱۲۷۵) از اولاد شیخ زاهد گیلانی است و پدران او در اصفهان در جزء مشایخ و فضاة آن شهر بوده‌اند وی مؤلف تذکره گنج شایگان است که جلد اول آنرا در سال ۱۲۷۳ بنام میرزا آذغان صدر اعظم و اعتضاد السلطنه تألیف کرده ولی عمرش بنوشتن جلد دیگر آن وفا ننموده است وی در محافل انس اعتضاد - السلطنه بدلت تقرب بشاهزاده بر سایر شعرا و ندمای او سمت تقدم و ریاست داشته.

۴ - میرزا عبد الرحیم هروی برادر ملا محمد تقی هراتی از پیروان ملا شیخ علی جناب عظیم یا حضرت عظیم وداعی باب در طهران بود و برادرش ملا محمد تنی کسی است که پس از قتل باب در تبریز بر نعش او نماز گزارد. میرزا عبدالرحیم در توطئه بر ضد امام جمعه طهران و امیر کبیر متهم و محبوس شد ولی بواسطه اعتضاد السلطنه از کشته شدن رها شد و بهیات رفت.

۵ - میرزا فتح الله ذوقی بسطامی از اعراب پیش‌عاصر بسطام که مدتی از عمر خود را در خرابان و بقیه را در فارس و طهران گذراند و در دستگاه حسینعلی میرزا فرما فرما در شیراز مدتی صاحب‌دیوان رسائل بود وی قبل از سال ۱۲۸۸ فوت کرده (مجمع النصاب ج ۲ ص ۱۳۳ -

۱۳۵ و گنج شایگان ۱۸۱ - ۱۸۹)

در آن وقت که فتنه باب و بایهها در اطراف منتشر بود میرزا عبدالرحیم که بجهتی معلم و از حیثی شاگرد من محسوب میشد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً بآن طایفه گزید. بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بایه که در دارالخلافه بودند معاشرت میکرد ولی مرا غفلتی عظیم بود اگر چه بعضی از ابالی زبان بقدرح علما گشودی و من او را تأدیب کردم، وقتی گفت که شما با وجود ظهور مذهب باب تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم کدامست آن ظهور؟ امروز که من هنوز در جهل مرکب هستم. گفت مگر ملاحظه نمیکنید ملا حسین بشرویه در قلعه شیخ طبرسی عماقرب [کندا] ری و قم را مفتوح [خواهد] ساخت، این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر چنانکه در بحار الانوار حدیث نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت صاحب طبرستان خروج نموده ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. گفتم اینک حسین گرفتار لشکر منصور است، بعد از استخلاص ری و قم اگر سخنی دارید خواهیم گفت و حال بدر همین منوال بود.

روزی چهار ساعت بقروب مانده رقعۀ از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران را داشت و ملقب بانابك اعظم بود چنانکه سرش شمس الشعراء گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم علوم انسانی هر دو بمیر اجل انابك اعظم
با این جلالت قدر احترامی زیاده از عاده و مافوق الغایه از من منظور میداشت
از اینکه مرا نسبت بسایر ابنا، ملوک منصبیت وزارت مهد علیا و ستر کبری دامت
شوکتها بود، مضمون رقعۀ آنکه:

دو ساعت بقروب مانده اگر مجال دارد در دیوانخانه دولتی یا در خانه ملاقات کنید که امری بس لازم است. من هم وقت معین کرده در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده دست بجیب نموده رقعۀ در آورده بمن داد. در آن رقعۀ مفتشی از قبل وی نوشته بود که روز جمعه آینده بایهها خیال دارند بهیئت اجتماع با شمشیر کشیده بمسجد شاه بریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را

اولا بقتل آورده پس از آن با ذکر یا صاحب الزمان با رنگ بریزند و فسادی بر پا نموده نسبت بشاهنشاه و اتابك اعظم سوء ادبی کنند و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخعلی است که خود را حضرت عظیم لقب داده و فی الحقیقه رئیس باییه در دارالخلافه اوست و هر چند روز بلباسی در آمده که مردم او را نشانند و دیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملا محمد تقی هروی و هر دو از رؤسای باییه اند و الا آن در حمایت علیقلی میرزا هستند اگر آنها گرفته شوند این فتنه بر پا نخواهد شد.

پس از خواندن آن روزنامه بفکر فرو شدم، امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت شخص شما علاوه بر انتساب بسلطنت امروزی یکی از رجال هستید، گرفتم در اعتقاد شما فسادی باشد ولسی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید، جواب گفتم الحمد لله تعالی، شکر رب العزه را که با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود، بر این آمدم هم بر این بگذرم ثنا گوی پیغمبر و حیدرم

و باین عقیدت در میان خاص و عام مشهورم چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران و اتابك اعظم هستید در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان بطهران آمدید بسبب مصاهرت من با میرزا نظرعلی حکیمباشی و مصاحبت با شما و جمعی دیگر با او که از آن جمله محمد صادق خان گروسی و عزیزخان مکرری که حال آجودان باشی است و میرزا محمد تبریزی ۲ و فروغی ۳ و ملا بهرام و درویش عبدالرحیم بودند حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صغر سن از من میدیدید که مرا بعوامی و حماقت تصور نموده مورد سخریه و استهزاء

۱ - چون این وقایع مربوط بسال ۱۲۶۵ قمری است چهارده سال قبل از آن مقارن میشود با سال ۱۲۵۱ یعنی سال دوم از سلطنت محمد شاه بنا بر این معلوم میشود که در آن تاریخ امیر صمت استیفای نظام را در لشکر آذربایجان داشته و غرض از مصاهرت اعتضاد السلطنه با میرزا نظرعلی حکیمباشی قزوینی این است که خاور سلطنت خانم خواهر اعتضاد السلطنه را که هر دو از گل پیرهن خانم از ارامنه تفلیس بودند هجده سال بعد از فوت نعلیشاه یعنی دو همین حدود سال ۱۲۵۱ باز دراج میرزا نظرعلی درآوردند.

۲ - یعنی میرزا محمد حکیم باشی ناصرالدین شاه معروف بحکیم قبلی مؤلف کتاب الانوار الناصریه در تشریح که در ۱۲۷۲ در تبریز چاپ شده.

۳ - یعنی میرزا عباس فروغی بطنای (۱۲۱۳-۱۲۷۴)

بوده ام، چون تنها هستم و تنگی در شأن انا یکی پیدا نمیشود اگر فراموش کرده اید شرحی از روز رمضان خانگی آباد و قورمه به و تویخ خود را بیان کنم شاید مرا فراموش کرده باشید. تبسم کرده گفت لازم نیست از مطلب معهود بگوئید وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند، گفتم تفصیل این سه نفر بدون کم و نقصان اینست: اما میرزا احمد حکیم باشی کاشی طیب خاذاق و بیا امانت و معالج مهد علیا و ستر کبری است بذات پاك الهی و بنمک اعلی حضرت شاهنشاهی ابدأ قصه باب و بای از او مستمع نشده اما میرزا عبدالرحیم هروی گاهمی بعضی کلمات و خرافات از او شنیده شده اما ملا شیخعلی بذات پاك احدیت نه اورا میشناسم و نه میدانم مقصود او چیست.

چون کلام پایان آمد بمن سخت نگر نیست بقول عرب نظر الی بنظرة گفت خوب جواب نگفتید این هفتش و گماشته من دروغ نمیکوید و سخنی نستجیده نمی نگارد. من با همه اختصاص و ملاحظه از مهد علیها این سه تن را از شما خواهم خواست، این بگفت و بیا خواست، هر چند در بین راه سو گند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست جوابی نداد، در حین وداع گفت یقین بدانید امر را صورت گرفته از شما میخواهم. لابد با کمال تحیر و تفکر بغضه آمده در فکر رفتن، باز آن شب را با محنت و تعب بسر بردم، پاسی از شب گذشته بیشترک یا کمتر باز رفته از امیر کبیر رسید که در اتمام امر معهود تعجیل کنید، باز بر وهم امزود، علی الصباح بصحن آمده متحیرانه نشسته میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرده شرح حال و سؤال و جواب را با امیر در میان آوردم گفت با کی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بایه است و در دار الخلافه داعی باب است اسمش ملا شیخعلی و هر روز لقبی بر خود میگذارد و هر هفته مجلس مجلسی میشود، چندی در همسایگی شما بود الا آن معلوم نیست در کجا منزل دارد ولی میرزا عبد الرحیم از جا و مکان او مستحضر است، در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد خواست پیش من آید اورا تکلیف نمودم در مکانی بنشیند چون فرود آمد و لحظه با دیباچه نگار گفت و شنید کرد حکم بحبس و قید میرزا عبدالرحیم داد

اولاً با کمال ملامت و نصایح و مواظب از مکان ملا شیخعلی سؤال کرد اصلاً جواب مفید مسموع نشد و گویند بکذب یاد کرده که مدتیست از مکان او اضلاعی ندارد. کار را از سستی بستختی و از ملامت بغضب و زحمت کشانید باز سودمند نیامد. بادیباچه نگار مشاوره نمودم او حیلۀ انگیخت و خدمۀ بکاربرد

کانندی شبیه بخط میرزا عبدالرحیم بمیرزا اسید محمد اسفهانلی که در مدرسۀ دارالشفاء منزل داشت و یکی از بزرگان بایه بود نوشت باین مضمون که مدتیست خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد.

میرزا اسید محمد جواب نوشته که از این سؤال شما تمعجب نمودم که روز قبل باتفاق شما در خانۀ میرزا محمد نایب چاپار خانۀ در محله سنگلیج [بودیم] آنجا تشریف دارند، چو این نامه افتاد در دست من بگردون گرانیده شد شست من

فی الفور شرح حال را بامیر کبیر عرضه داشته جوابی در کمال ادب و مودرت نوشته از فقیر میرزا احمد حکیمباشی گذشته تمام عمل را خواش نمود.

نزدیک بسه ساعت بغروب مانده دیباچه نگار را بایست نفر روانۀ منزل ملا شیخعلی نمودم، در بین راه شخصی را دیدند بر یابویی نشسته، دیباچه نگار امر کرد آن مرد را گرفته نزد من آوردند و خود بخانۀ میرزا محمد رفته انری از ملا شیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقل کرده در کرباس قراول گذاشته مراجعت نمودند حکایت را بمن اظهار داشته گفت این شخص مفید محمد حسین ترک است که از خلفای ملا شیخعلی است، من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار او را تفحص کرده کتابی چند از خرافات باب و یک بوستین کالمی و یک کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود، هر چند از احوال ملا شیخعلی سؤال کردم جوابی نداد بالاخره بقدری او را صدمه زدم که بیم هلاکت بود باز توری نبخشید.

لابد چند سوار باطراف فرستادم از آنجمله بداروغۀ زوایة مقدسة حضرت عبدالعظیم نیز نوشته انری ظاهر نشد در آن شب شخصی مراغۀ کانندی از ملا محمد علی زنجانی برای ملا شیخعلی آورده بود او را نیز گرفته نزد من آوردند حبس نموده وقایع بامیر نظام گفته شد، از این دار و کبیر رشته بایه گسیخته گشت.

جمعی دیگر را نیز گرفته بحکم شاهنشاه و صوابدید امیر نظام در میدان ارگ حکم قتل بایه شد از آن جمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترک و قاصد

مراغه را نیز از من خواستند و هر سه را تا سیم گماشته دیوان اعلی نمودم، خود نیز بمنزل امیر نظام رفته زبان شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد و نیز حضور همایونی شفاعت کرد حکم بحبس مؤبد شد، قارید مراغه را نیز حاجی علیخان که در آن موقع حاجب الدوله بود شفاعت کرده گناهش عفو شد و لسی محمد حسین ترک با سایر بایه بقتل آمدند.

از نظارگان شنیده شد که با سه ضرب شمشیر از پادر نیفتاد. بعد از چندی در عالم واقعه دیدم ایوانی است در سابه بان چند ستون دارد و جمعی از ندما بر عادت مجلس انس نشسته از جمله میرزا عبدالرحیم هرانی بود شخصی در این بین با عصا و ردا وارد شد، میرزا عبدالرحیم و حضار اکرام فوق العاده و احترام زیاد از اندازه از وی نمودند پس از لمحّه تأمل از اسم و رسم شخص معهود سؤال کردم میرزا عبدالرحیم گفت آقا ملا شیخعلی حضرت عظیم ایشانند، مراد از آن حالت رؤیت کمال تعجب از جرأت او که پیش من آمده و جرأت میرزا عبدالرحیم که با وجود گرفتاری چگونه در این مجلس وارد شده فوراً سؤال کردم که آیا این مطلب را میدانید که کمال سعی را کردم بلکه شمارا بدست آورده و فتنه بزرگ بایه را را خوابانیده و با سعی وافر بدست نیامدی این امر چگونه از اناق افتاد؟ تبسم کرده گفت وقتی که محمد حسین ترک را آدمهای شما گرفتند من حضور داشتم بشاهزاده عبدالعظیم رفتم از آنجا بطهران آمده پی گم کردم، این بود که بدست تو نیفندم پس از آن گفت باز بذهب باب ایمان نمی آوری؟ گفتم بچه کرامت و خارق عادت شما؟ گفت الآن مینمایم دیدم که سر را بزمین گذاشته مسنقیم ایستاده را بحرکت آورد بطوری که بنداری عظامی در اعضای او نیست. مرا از آن تدبیر و حرکت حیرت پیدا شده بعد از انعام گفت ایمان آوردی بیاب، مرا خنده دست داد بیدار شدم و از این رؤیا تحیر نموده و شرح خواب را در مجلس انس برای امیر کبیر تقریر نمودم و میرزا آقاخان که در آن موقع اعتماد الدوله بود و آقای میرزا هاشم و غلامحسینخان سپهدار حضور داشتند.

بعد از مدتی در سنة ۱۲۶۸ هجری که آن فتنه بزرگ بتفصیلی که ذکر خواهم کرد از فرقه ضاله بایه روی داد و نسبت بسایه خدا سوادب نموده طپانچه رها کننده رئیس این فرقه خبیث یعنی ملا شیخعلی بود که در قریه نیاوران باجمعی از بایه در کمین بودند که اگر خدای نکرده امری واقع شود بلوک شمیران را قتل و غارت کنند و حاجی سلیمانخان در طهران مترصد بود، بعد از آنکه تدبیر آن فرقه بجائی نرسید لطف الهی و باطن مذهب خاتم الانبیاء آن طایفه را از پای در آورد و ملا شیخعلی نیز گرفتار شد.

چون او را بحضور آوردند میرزا آقاخان که در آن وقت صدر اعظم بود از وی پرسید تو کیستی و ادعایت چیست؟ جواب داد که نایب بابم و صاحب کرامات و خارق عادات، صدر اعظم گفت الآن معجزه را معلوم نما و بحاجی علیخان که در آن وقت حاجب الدوله بود حکم داد که گوش او را ببر، حاجب الدوله فی الحال بدون تأمل با چاقوی جیب گوش او را بریده خون بمجلس ریخت صدر اعظم گفت الآن گوش خودت را بچسبان، او عاجز گشته حکم نمود او را در کریاس عمارت دولتی نیاوران حبس کرده و زنجیر نمودند و دم کریاس کوفتند این بنده بجهت شرفیابی حضور همایونی روانه عمارت دولتی شده در بین راه صدر اعظم با جمعی از رجال دولت از حضور مراجعت کرده چون مرا ملاقات کرد بدون تأمل گفت آشنای شما را گرفته حاضر است طلب ملاقات او نیستی؟ بنده تجاهل نموده گفتم آشنائی نداشتم مقصود شما چیست؟ گفت ملا شیخعلی حضرت عظیم، از اینکه صدر اعظم در وزارت میرزا تقیخان امیر نظام کفیل مهام دولت و دخیل امور سلطنت بود از این حکایت مفصلا اطلاع کامل داشت. گفتم زیاد طالب دیدار وی هستم بیکی از حجاب سپرد که مرا مانع نشده نزد وی روم مرحومان آقا میرزا هاشم و غلامحسینخان سپهدار که حاضر بودند خواهش کردند که باتفاق من نزد وی آیند، ما تمجب نموده چون هر سه وارد اطاق جنب کریاس شده شخص مغلول و یک گوش بریده در گوشه خزیده دیدیم، سلام کرد جواب گفته بعد از لحظه پرسیدم مرا میشناسید؟ گفت نمیشناسم، گفتم اسم علیقلی میرزا است گفت شناختم از اینکه میرزا عبدالرحیم ملتزم حضور شما بود، گفتم مرا سؤالاتی

است، میخواهم از روی راستی بیان کنی و از کذب دوری جوی، جواب داد در این حالت که یقین بهلاکت خود دارم دیگر مقام کذب و حیل نیست بلکه گمان میکنم راستی وسیله نجات شود و حال آنکه خیال محال و تصور باطل است و در این حالت طلاقت لسان و فصاحت بیان داشت. گفتم من در خیال گرفتن تو بودم و حسین آدمت را گرفتم و در تفحص و تجسس تو جهد کافی مبذول داشته چگونگی اتفاق افتاد که گرفتار نشدی؟ گفت چون مأمورین شما با اتفاق میرزا طاهر در میانه گروه محمد حسین را گرفتند من در همان مکان پیاده ایستاده بودم دانستم مقصود گرفتاری من است، از پس کوچی رفتم پیاده بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفتم بعد از زیارت در کنار حجره نشسته اتفاقاً اسماعیل داروغه نزدیک من بود، سواری با نوشته از شما رسید پرسید حکم چیست؟ گفت شاهزاده به حکم شاه ترکهارا میگیرد و نوشته است که ترکی در زایوه مقدسه است گرفته شود، غلام عوام بود و چون محمد حسین ترک بود چنین تصور کرده بود، داروغه سواد نوشته شما را خواست با حدی بدهد قرائت کند من گرفته دیدم اسم مرا نوشته اید که اگر در زایوه مقدسه هست گرفته حبس شما باشد، من نوشته را بطریق دیگر خوانده برخاسته بخانه محمد علی نام نجار که ارادت بمن داشت رفته لمحه آسوده شدم خیال کردم از غلط خواندن نوشته و قرآن خارجه و داخله معلوم داروغه شود شخص مأمور من هستم و مرا بدست آورد؛ نانیاً بطهران آمدم سه شبانه روز در دکان خیازی که از طایفه بایه بود پنهان بودم از آنجا بامامزاده حسن رفته پنج روز آنجا مانده بعد با آذربایجان رفتم در تبریز بودم تا خبر عزل میرزا تقیخان در آذربایجان شهرت کرد بزنجان آمده بعد از مدتی توقف بطهران آمدم این است که بجهت سوء عمل گرفتار شدم و چون آقا میرزا هاشم از خواب من اطلاع داشت از روی مزاح گفت خوب است آن معجزه را از او بخواهید تا ملاحظه شود چگونه... خود را متعجب مینماید. مرا از خواب سابق و تقریرات او نهایت تعجب پیدا شده بیرون آمدم و او را بعد از قتل بایه در مجلس علما برده حکم بقتل وی دادند و حاجب الدرله حاج علیخان اول ضربت باو زده بعد میر غضبان بقتلش آوردند.

قوامي رازي

قوامي تخلص چند تن از شعراي فارسي زبان است قبل از استيلاي مغلول مانند حكيم موفق بن مظفر قوامي فريومذي مذكور در تاريخ بيهق صفحه ۲۵۸ كه از مداحان قوام الدين ابوالقاسم ناصر بن تلي درگزيني وزير معروف سلاجقه عراق و از منتسبين باو بوده و قوامي مطرزي گنجه اي برادر نظامي شاعر شهير كه در نيمه دوم قرن ششم ميزيسته صاحب قصيده مصنوعي در صنايع بديعيه و امير قوامي خواني از معاصرين عوفي صاحب لباب الالباب و قوامي رازي كه موضوع اين مقاله ماست .

بدبختانه از قوامي رازي مانند ساير گويندگان قديم ري يعني منصور منطقي و بندار و مسعود و ابوالمعالي نحاس و غضائري و شمس و ابوالمفاخر مقدار قابل شعر بجا نمانده و ديوان او هم مانند دواوين گويندگان ديگر رازي از ميان رفته است و امروز جز چند قطعه شعر كه از او در بعضي تذكره ها و مجموعه ها ديده ميشود اثر ديگري نداريم حتي تعيين زمان او نيز كه در هيچ جا بآن اشاره اي واضح نشده خالي از اشكال نيست .

ذكر قوامي رازي در تذكره هاي قديم فارسي و منابع ديگر آن ايام مانند چهارمقاله و لباب الالباب و تذكره الشعراي دولتشاه و فرهنگ اسدي و غير ها نيامده ؛ قديمترين منبهي كه نامي از قوامي رازي در آن ديده ميشود يكي مجموعه ايست تذكره مانند متعلق ننگارنده كه در حدود او ايل قرن دهم هجري بترتيب حروف تهجي در بيان اشعار يك عده از شعراي مشهور فارسي از روي لباب الالباب عوفي و منابعي ديگر ترتيب داده شده ديگر هفت اقليم امين احمد رازي كه در سال ۱۰۰۲ هجري تأليف يافته است .